

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

آن روایتی که در باب رویت از حضرت هادی هم هست، کتبت الیه و انا بالمدينة.

علی ای حال برگردیم به بحث خودمان، دیروز یک بحثی راجع به فضاهای اصولی را مطرح کردیم، حالا دیگه توضیح و تفسیرش به جای دیگه باشد چون از محل بحث ما خارج است، آن هشت تا فضایی را که دیروز تصویر کردیم که به نظر ما خیلی کارگزار است در نتایج مسائل اصولی و مطرح نشده تا حالا به این نحو و توضیحش را عرض کردم آن چه که بیشتر به طور کلی در کل اصول اسلامی چه شیعه چه سنی بیشتر مطرح است و مطمح نظر بوده همان رابطه عبد و مولا بوده که آثار خاص خودش را دارد، هم به لحاظ اصولی و فقهی و هم به لحاظ کلامی آثاری مثل تجری و معصیت و حقیقت معصیت و الی آخر مطالبی که هست.

علی ای حال آن نکته را هم فقط عرض بکنیم که به ذهن ما می آید که مجموعه ای را که تامل می کنیم در خطابات شرعی روحش و حقیقتش و ترابطش و تسانخش تمام این ها قانونی هستند اما اجمالا در مجموعه ادله روایی ای که ما داریم احساس رابطه عبد و مولا می شود، این طور نیست که نشود در مجموعه روایات اما روح قانون و روح شریعت همان روح قانونی است که مطرح شد.

آن وقت عرض کردیم که این که مثلا در حوزه های ما شاید یک صد سالی کمتر است که در قم مطرح شده مخصوصا مرحوم آقای خوانساری دیدم که مطرح می کند که خطابات شرعی خطابات قانونی هستند و آثاری بار می کنند عرض کردیم بحث بحث خطابات نیست، حالا ایشان تعبیر خطابات کرده، ما این را برداشتیم به جایش ادبیات، بحث بحث ادبیات نیست که ادبیات قانونی است، عرض کردیم در این مباحث سه نکته اساسی هست: یکی روح قانون، یکی ادبیات قانون و یکی ترابط یا تسانخ قانونی که خود مواد قانونی باید با همدیگه یک نوع سنخیت و ارتباط داشته باشند و این ترابط از لحاظ های مختلفی بررسی می شود که تصادفا بحث امروز اول یک مقداری بهش اشاره شد، تفاسیرش را باید در جای خودش متعرض شد.

.....
علی ای حال در ادبیات عبد و مولا این تسانخ قانونی به این حد مراعات نشده، بیشتر مراعات شده در یک موارد خاصی مثل بحث ضد و مقدمه واجب یا به لحاظ لفظی همان چهار نسبت معروف، تخصیص و تخصص و حکومت و ورود، لکن تسانخ قانونی یک بعد بالاتری دارد، بیش از این مقداری است که آقایان متعرض شدند، تفصیل این حرف ها و بحث هایش اگر ان شا الله یک مناسبتی پیش آمد بعد ها ان شا الله عرض می کنم دیگر به این مقدار اکتفا میکنم.

و اما این هم نیست که ما خیال بکنیم آن چه که امروز به عنوان روح قانونی و حقیقت قانون در جامعه بشری مخصوصا در غرب مخصوصا از قرن هفدهم، چون این ها در حقیقت از اوائل که وارد بحث های قانونی شدند آن هدف اساسیشان ظهور و بروز احکام عقلی در سیاست مدن بود و لذا این ها سعی کردند یک واقعیت هایی را کشف بکنند و درک بکنند و با نحو اعتبار این ها را به تحقق خارجی برونند و کتاب هایی را که مثل فرض کنید روح القوانين منتسکیو است را آدم نگاه بکند برای پیدایش ابتدائی این روح قانونی خیلی خوب است و عرض کردیم یکی از نکاتی که الان در قوانین بشری بیشتر مراعات می شود نفی ولایت است، حالا به اشکال مختلفی که ما نمی خواهیم وارد بحثش بشویم. البته هنوز جوامعی هستند که باز روی ولایت کار می کنند مخصوصا جوامعی که حزبی هستند مثل حزب کمونیست مثلا لکن اساسا در دنیای آزاد فرضشان این است که روح ولایتی نباشد یا به همان اصلی که ما می گوئیم اصل ولایت احد علی احد و در خطابات شرعی و در شریعت مقدسه قوامش به ولایت است، عرض کردم یک کلامی را من از مرحوم آقای خوانساری دیدم که نوشته خطابات شرعی خطابات قانونی هستند، بعث و زجر در آن ها نیست چون تقریر ایشان است، قلم ایشان نیست، اگر این تقریر درست باشد و ایشان در درس فرمودند این مطلب قابل قبول نیست، حالا ایشان هم فرموده باشند، خطابات شرعی اساسش بر ولایت است، عرض کردیم چهار ولایت در قرآن ذکر شده است: ولایت خدا و رسول و اولی الامر و مومنین، المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، اگر کسی می خواهد ولایت فقیه را اثبات بکند بین اولی الامر و ولایت مومنین، ولایت فقیه قرار می دهد، این در آیات نیامده، اگر بخواهد استفاده بشود از ادله دیگر در می آید.

اما چهار ولایت، تعبیر به چهار ولایت یا به تعبیر ولایت مثل إنما ولیکم الله و رسوله یا به تعبیر وجوب اطاعت که محدود نباشد چون اگر اطاعت محدود نشد می شود ولایت یا عصمت، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یا همان یکی دیگه که گفتیم المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، پس یک مسئله اساسی این که ایشان فرمودند خطابات شرعی خطابات قانونی است، بعث و زجر ندارد این مطلب ایشان صحیح نیست، بعث و زجر دارد، بله ایشان ظاهراً این تصور، نوشته فکر می کنم این تصور را کردند که در خطابات قانونی جنبه ولایت نیست، راست است، بشر امروز آن قسمت های مهم از جامعه آزاد امروز سعیش این است که بحث ولایت را ترک بکند، راست است و لذا کشور هایی که در آن ها ولایت هست فرض کنید مثلاً ولایت احزاب یا ولایت پادشاهان و نظام های شاهی، در دنیای امروز سعیش به این است که این ولایت ها را بردارد و همان اصل کلی عدم ولایت، عدم ولایت احد علی احد را در جامعه حاکم بکند، حالا به شکل های مختلفی در رای گیری

پرسش: ولایت چه ارتباطی با بعث و زجر دارد؟

آیت الله مددی: بعث تابع ولایت است خب، چون ولایت دارد بعث می کند، آن می گوید بعثی ندارد، آن می گوید در خطابات بعثی نیست، اقموا الصلوة نماز مصلحت دارد، ما می گوئیم ولایت است.

مضافاً عرض کردیم یکی از عوامل اساسی که حالا من می گویم چون نمی خواهیم وارد این بحث بشویم لکن در کتاب روح القوانين دقت بکنید همان اوائلش این اصلاً روح پناه آوردن بشر به قانون این بود که از بند کتاب مقدس و تورات و انجیل و مسائل اخلاقی و دینی خودشان را خلاص بکنند یعنی آن ها مثلاً فرض کنید حرف های انجیل برای جنبه های اخلاقی خوب است و با این جنبه های اخلاقی نمی شود جامعه را اداره کرد اما آن چه که در اسلام هست ارتباطی بین جنبه های اخلاقی و قانون هست، این در دنیای غرب بر این اساس از احکام الهی خارج شدند برای این که یعنی رو به قانون آوردند برای این که از این جنبه ها، و لذا آن ها فرض کنید برای دروغ گویی قانون چیزی قرار نمی دهد اما ما برای دروغ گویی اضافه بر جزای الهی که چون جزا و عقوبت مظهر ولایت اند، اصلاً حکم مولوی هم برای همین بهش می گویند، هر جا که عقوبت بشود حکم مولوی است چون جنبه ولایت مولاست به اصطلاح

.....
قدیمی ها یا جنبه ولایت الهی است یا به تعبیر آن آقا ولایت الهی و نبوی و ولوی، این جنبه ولایت این مخالفت جنبه ولایت است که عقوبت می آورد اما احکام ارشادی احکامی است که مراعات جنبه ولایی نیست مستقیماً مثلاً فرض کنید نماز در قبل از وقت بخواند نماز نخوانده، نه این که ولایت را اطاعت نکرده لذا اگر وقف کرد نماز خواند درست است لذا این ها آمدند، این اصطلاحی که چون مرحوم آقای طباطبائی هم آوردند، عرض کردم کلام ایشان چون طولانی شد نخواندیم، ایشان جنبه مولوی و ارشادی، ارشاد را گرفته بود به معنای ارشاد به فوائدی که دارد، این شاید یک معنای ارشادی باشد، اصطلاحاً مولوی آن جایی است که مخالفت است در مقابل ولایت مولا، نتیجه مولوی عقوبت است چون خروج از دائره ولایت نباید بشود، اگر بخواهد بشود برایش عقوبت قرار می دهد اما ارشادی این نیست، جنبه ولایت مولا نیست، آن می گوید نماز این جوری است، توش ده جزء است، جزئش این است، شما بدون جزء نماز خواندی، اگر بدون جزء نماز خواندی نمازتان باطل است، اگر به نماز باطل اکتفا کردی این جا مخالفت مولا کردی، این یکیش نه این که این جزء را چون انجام ندادی، البته این مطلب را توضیح دادم که آیا این جاها واقعا ارشادی است یا احتمالاً جنبه مولویت دارد، دیگه این ها را تکرار نمی کنیم و بحث طولانی می کشد.

پرسش: ولایت که در احکام شرعی هست همان رابطه عبد و مولا است یا چیز دیگر است؟

آیت الله مددی: بالاتر از عبد و مولا است، خالق است

پرسش: ائمه چطور؟

آیت الله مددی: فرق نمی کند، آن هم همین طور، آن یک کمال خاصی را در وجود در نظر گرفتند مال آن است، اعمال ولایت برای وصول، نه وصول به این معنایی که ارشاد باشد.

علی ای حال این نکته را هم دقت بفرمایید ما در فقه اسلامی

پرسش: پیامبر شارع بوده؟

آیت الله مددی: بله چون خداوند برایش حق تشریع قرار داد

پرسش: پس نسبت عبد و مولا چیست؟

آیت الله مددی: نه نسبت عبد و مولا، همین نسبتی است که الهی دارد، نسبت ولایت دارد، همان نسبت ولایتی که هست با یک درجه پایین ترش در رسول الله است. عرض کنم با یک حساب خاصی، آن هم بی حساب نیست، آن هم حساب کتاب دارد، حالا اگر ان شا الله چون ما در دوره سابق در بحث اول تعارض دیگه چون متعرض شدیم به بحث تفویض، تفویض الی النبی و الائمه، اگر این دوره هم متعرض بشویم آن جا هم توضیحاتش خواهد آمد ان شا الله تعالی.

علی ای حال به هر حال پس یک نکته اش نکته ولایت است که در مسائل قانونی امروز مطرح است، بله روح روح قانونی است، ادبیات ادبیات قانونی است، عده ای از جاها ادبیات روایات ما ادبیات عبد و مولاست، نمی شود این را انکار کرد و طبعاً هم باید آثار خاص خودش را داشته باشد، نمی خواهم وارد بحث بشوم، سابقاً اشاراتی داشتیم توضیحاتی هم گفتیم و اما آن تسانخ قانونی هم، این هم در احکام شریعت هست، این نکته را دقت بکنید یعنی ما بین کلمات قرآن و کلمات رسول الله و کلمات اهل بیت حتی روایاتی که در توقیعات مبارکه از بقیه الله الاعظم صلوات الله و سلامه علیه رسیده یک ارتباط، همه را با هم مرتبط می دانیم، آن تسانخ قانونی این طور نیست که حتماً هم به قول آقایان تخصیص و تخصص، بالاتر از او می دانیم، حالا چون در بحث اصول متعرض نسبت بین امارات و اصول هستیم آن جا یک توضیح بیشتری عرض می کنیم یک روز، در بحث مکاسب خیلی نمی خواهم وارد این بحث بشوم پرسش: پس قائل به نظام مندی هستید؟

آیت الله مددی: غیر از نظام مندی احکام به هم کاملاً مرتبطند و یک روحی دارند این ارتباط، نمی خواهد ارتباط هم لفظی باشد، من در بحث اصول یک توضیح دادم دیگه حالا بخواهیم این جا توضیح بدهیم طول می کشد

پرسش: عدم تناقض لازم است

آیت الله مددی: تسانخ می خواهد، نه عدم تناقض

پرسش: تخصیص و تخصص هم نیست

آیت الله مددی: مثل اوفوا بالعقود با من لم یکنمها، چون آقای خوئی گفت نه حکومت است و نه ورود است نه تخصیص، خب اشکال ایشان این بود، اشکال آقای ایروانی هم هست نه آقای خوئی، ایروانی می گوید ما آمدیم روی تسانخ نسبت درست کردیم پرسش: یعنی روحش واحد است ولی با تخصیص و تخصص منافات ندارد

آیت الله مددی: چیز دیگری است غیر از تخصیص و تخصص

علی ای حال حالا ان شا الله در بحث اصول بعد از این تشریف آوردید ما توضیحاتش را دادیم آن جا روشن می شود که این غیر از تخصیص و تخصص است.

این بحث را دقت بفرمایید پس یک نکته ای که الان وارد بحث چون بنا شد دیگه جمع و جورش بکنیم وارد بحث نمی شویم، روح قانونی است، ادبیات غالبا ادبیات قانونی است، بعضی جاها هم ادبیات، ادبیات قانونی نیست اما تسانخ قانونی که در قوانین تسانخ هست این هم در خطابات شرعی برقرار است مثل القرآن یفسر بعضه بعضا، این ها یک واحدند، یک مجموعه اند و نه فقط الان، تا وقتی هم که بقیه الله ظهور می فرمایند این مجموعه محفوظ است، از مجموعه قرآن و سنت رسول الله و سنت اهل بیت و ولایت، تمام این ها دارای یک روح واحدی اند که به هم مرتبطند، این طور نیست که جدا بشوند و این سنخیت و تسانخ این همین جور می ماند، عرض کردم الان در خیلی از کشور ها قانون اساسی که دارند در طی گذشت زمان می بینند این ماده قانونی خیلی با هم انسجام ندارد لذا آمدند یک پیش بینی کردند یا حالا مجمع تشخیص مصلحت نظام یا دادگاه قانون اساسی، بیشتر دادگاه قانون اساسی، بیشتر به حسب علم خودم نه واقع آمار گیری کرده باشم، دادگاه قانون اساسی دارند، وقتی با یک مشکل خوردند این یا تعبیر اول یا دوم یک دستکاری می کنند که با همدیگه تنافی نداشته باشد، در آن اول که وضع کردند که قطعا نداشته، ده سال هم گذشته، بیست سال هم گذشته نداشته، بعد از بیست سال یک جا مشکل پیدا می کند، این ها می گویند قانون طبیعتش این است که یک روحی دارد، این روح باید همین جور در طی زمان ساری باشد، این که پیغمبر اکرم درباره قرآن و عترت فرمودند این ناظر به همین است که قرآن و عترت آن روح قانونمند اسلامی است و این روح این طور نیست که در زمان رسول الله باشد یا صحابه باشد یا

صحابه و تابعین باشد، و إن اللطیف الخبیر نبأنی أنهما لن یفترقا حتی یرد علیّ الحوض، یعنی این دو باید با هم باشند یعنی همین الان که من در خدمتتان نشستم

پرسش: واقع که نمی شود رسید

آیت الله مددی: شان علما همیشه این بوده که خودشان را به آن واقع برسانند یعنی واقع این است که علما باید همت خودشان را، نه علمای ما خاصه شیعه، سنی ها هم همین طور، چون روایت کتاب الله و عترتی در مشهورترین کتب اهل سنت آمده، البته در عده ایشان سنتی آمده، من همیشه عرض کردم اولین مصدري که از این ها به ما رسیده موطاء مالک است که آن جا سنتی دارد در موطا مالک، البته سندش مرسل است، عن جماعة بلغوا به الى النبي لكن چون جماعت هست و آن هم صحابه هستند قبول کردند و إلا سند آن مرسل است و بعد در مسند احمد است، در صحاح ست هم از این دو صحیح معروف در مسلم هست در بخاری نیست، در مسلم هست کتاب الله و عترتی، البته موطا مالک جز کتب صحاح است، البته احتمالا به خاطر این که حدیث مجرد نیست چون فتوا هم توش دارد، تفریعات فقهی دارد و اما صحیح بخاری و مسلم چون حدیث مجرد است، به هر حال موطا مالک را بعضی ها جز صحاح آوردند و بعضی ها نیاوردند، مشهور قرارش ندادند، شاید به خاطر این که حدیث مجرد نیست.

علی ای حال در کتب مشهورشان در کتاب صحیح مسلم کتاب الله و عترتی است، البته این نکته اللطیف الخبیر در مسلم نیست، ما إن تمسکتم بهما هم در مسلم نیست، این اشتباه نشود چون سنی ها گاهی اوقات به ما حمله می کنند که شما اطلاع به مصادر ما ندارید، من همیشه تاکید می کنم که دقیقا مصادر را مطلع بشویم، در کتاب مسلم دارد که اذکرکم الله فی عترتی، ما إن تمسکتم را ندارد، آن اللطیف الخبیر را هم ندارد اما خب حدیث هم در مسند احمد هست، کتاب های فراوانی، خیلی فراوان و مجموعا من عرض می کنم بین هشتاد تا ۸۵ درصد کتاب الله و عترتی است، بقیه اش کتاب الله و سنتی است، هنوز هم عدد کتاب الله و عترتی خیلی بیشتر است تا عدد کتاب الله و سنتی و در بعضی از متون، می گویم متون مختلف، و لا تعلموهم فإنهم، این را هم داریم، و لا تتقدموهم و لا تعلموهم متون خیلی مختلفی دارد، انصافا متونش خیلی مختلف است و واضح هم هست، عده ای از ترس حکومت هی تکه تکه اش را حذف

.....
کردند. علی ای حال آن وقت معنای ما *إِنْ تَمْسِكْتُم بِهِمَا* و اللطیف الخبیر نبئنی أَنَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حتی یردا علیّ الحوض، این معنایش این است که مرجعیت کتاب و سنت باید تا روز قیامت باشد حتی زمان ما و طبیعتا باید این سنخیت یعنی سنخیت احکام الهی جوری فرض شده که تا روز قیامت باید ادامه پیدا بکند. تعبیرش این است دیگه، الان در احکام و قوانین بشری که درست می شود بعد از ده سال، پانزده سال به مشکل بر می خورند، دادگاه قانون اساسی قرار می دهند بیایند این مشکل را حل بکنند، در قرآن، در اسلام این مطلب به این بیان شده که ما مشکل نداریم، این خیلی عجیب است، عرض کردم تعبیر حضرت رضا سلام الله علیه، سندش هم معتبر است در رجال کشی که حضرت فرمودند *إِنْ كَلَامَ أَوَّلِنَا يُشَبِّهُ كَلَامَ آخِرِنَا* و *إِنْ كَلَامَ آخِرِنَا يُشَبِّهُ كَلَامَ أَوَّلِنَا* یعنی این دویست و پنجاه سال که ائمه علیهم السلام بودند یک روح واحدی است، خب این ها همه با تسامخ قانونی می سازد دیگه، با تفکر عبد و مولا که نمی سازد، این با این تفکر می سازد که یک روح واحدی در طی این زمان جاری است و *إِلَّا لَا نَقُولُ قَوْلًا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا أَوْ سَنَةِ نَبِينَا*، این تمام حدیث حضرت رضا سلام الله علیه است یعنی حضرت می خواهند بفرمایند که مجموعه کتاب و سنت رسول الله و اقوال ائمه واحدا بعد واحد همه دنبال یک روح واحدند بلکه پیغمبر فرمودند تا روز قیامت دنبال یک روح واحدند و تا روز قیامت جوری برنامه ریزی شده که هیچ نحوه اختلاف را قبول نمی کنند.

به بحث خودمان برگردیم چون دیگه از آن، آن بحث اخلاقیات هم احتیاج به توضیح دارد، در قوانین روی اخلاق، اصلا قانون در دنیای جدید برای این پیدا شده که از اخلاق جدا بکند.

آن وقت در اسلام این ها یک واحد مترابطی اند، هم افکار و هم اخلاق، چون اخلاق هم دو معنا دارد، یکی صفات و یکی افعالی که از انسان صادر می شود، به حساب ادب الفعل، یکی اخلاق و یکی هم آن قوانینی که هست، اصلا کسی که ابتدای کار را نگاه بکند در حقیقت پناه آوردن به قانون این بود که از اخلاق و امور معنوی و امور اخروی و این ها خودشان را جدا بکنند، غرض ما در اسلام که قائلیم روح قانون حاکم است اخلاق را وارد کرده نه این که جدا کرده و لذا این یک تفکر را، خیال نکنید بیاایم بگوییم بحث خطابات قانونی است و کار تمام می شود، نه این یک بحث توسعه دارد و مثلا مثل دروغ در قوانین امروز حکم خاصی ندارد، مثلا فرض کنید

ما قوانینی که در باب زکات داریم که خب در دنیا مسائل زکات و مالیات هست هیچ قانونی در دنیا نداریم که مالیات را صرف قرض مقروضین بکند، هیچ قانونی هنوز نیست اما در قرآن هست و للغارمین، این در قرآن هم هست تصادفا، در این کتاب فقه الزکاة این معاصر ما قرضای نوشته، می گوید در هیچ جای دنیا من از آن جا نقل می کنم، حق ایشان آدم باید حقش را حفظ بکند ولو سنی باشد و اخیرا هم خیلی ضد شیعه شده معذک باید حق را گفت، هیچ قانونی در دنیا نیست که بیاید بگوید از سهم مالیات عمومی برای قرض شخصی افراد داده بشود، این خیلی عجیب است خب، این تصادفا روایت هم نیست، آیه مبارکه است، سهم غارمین در إنما الصدقات للفقراء و المساکین، یکیش هم غارمین است یعنی مسائل اخلاقی تا این حد، مسئله کذب هم صفات شرعی دارد یعنی اگر کسی کذب گفت عقاب روز قیامت دارد بلکه بنا بر مشهور بین فقها بحث کذب را متعرض شدیم، لم تقولون ما لا تفعلون بنا بر این که شامل کذب هم بشود، کبر مقتا عند الله، این که دیگه تصریح شده جز کبائر است، کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون، هم جنبه عقوبت الهی دارد و هم جنبه ترتیب آثار اجتماعی دارد، حالا یک آثار اجتماعی مثل این که امام جماعت نمی شود، یک آثار اجتماعی مثلا فرض کنید می گوئیم وکیل نمی شود، وزیر نمی شود، دقت می کنید؟ یعنی این طور نیست که ما کذب را بیاوریم در این قانون و فقط جنبه اخلاقی صرف بهش بدهیم ی جنبه عقوبت اخروی صرف بهش بدهیم، بگوئیم اگر کسی دروغ گفت مثلا متوعد به نار است، غرض من وارد اجمال بحث شدم، این ها احتیاج به تفصیل بیشتری دارد چون دیروز اشاره ای کردم می خواهم آن نتیجه، چون برای آقایان نتیجه نهایی قول خودمان را هم بگوئیم پس ما خطابات قانونی یک بخش از کار است، این ادبیات قانونی است، بحث خیلی توسعه دارد و اصولا یک فضا سازی دارد که فضاهایش را ما عرض کردیم و برای کسی که بخواهد در فقه اسلامی کار بکند انصافا باید این نکته را در نظر بگیرد مخصوصا روی فقه شیعه.

عرض کردم کرارا و مرارا فقه اسلامی و فقیه اسلامی طبیعت کارش استنباط است، ولایت و اجرای امور را دست سلطان می دهند یعنی هیچ وقت ابوحنیفه نمی آمد می گفته من ولی هستم باید این کار را بکنید، استنباط می کرده می داد دست، یا ابویوسف استنباط می کرده دست هارون می داده برای اجرا و طبیعت فقه شیعه ولایت و استنباط با هم است یعنی کاری به ولایت فقیه نداریم اما ائمه

.....
علیهم السلام دارای دو شان بودند، هم احکام الهیه واقعیه را می گفتند هم احکام ولائی را لذا چون طبیعت فقه شیعه دارای دو شان است یکی شان ولایت و یکی شان استنباط، این نکته هایی را که من عرض کردم در فضاهای اصولی در هر دو شان در نظر بگیریم یعنی اگر بناست روح قانون بگوئیم هم در استنباط از ادله روح قانون را در نظر بگیریم هم اگر بنا شد فقه ولایی، چون عرض کردم الان مجلس شورا مثلا، جاهایی که بخواهند احکام را وضع بکنند یا ولایت فقیه، اگر بنا بشود اعمال بکند این روح قانونی را در نظر بگیرد، این انسجام قانونی را در نظر بگیرد، هم در مقام استظهار از ادله این روح را در نظر بگیرد هم در مقام اعمال ولایت و جایی که می خواهد فقه حکومتی و ولایی داشته باشد این انسجام قانونی را باید در نظر بگیرد، نمی شود این را جدا فرض بکنید مثلا بگوئید امروز یک چیزی گفت فردا مثل عبد و مولا، امروز یک چیزی گفت فردا گفت، گفتند آقا به هم نمی خورد، خب به هم نخورد، مثل همین سلاطین مستبد، اصلا یکی از نکاتی که جلوی استبداد را گرفتند این بود چون سلطان به اصطلاحا استبداد این بود که قانون مدون نباشد، قانون همانی است که سلطان می گویند، چرا در برابر استبداد مشروطیت مطرح شد؟ که قانون مدون باشد، اصلا سرّ رو آوردن به مشروطیت این بود، قانون از وجود سلطان جدا بشود، خود قانون مدون بشود از وجود سلطان جدا بشود، در نظام استبدادی قانون نوشته است، قانون همانی است که سلطان می گوید، هر چی گفت می شود قانون، به هم خورد خورد، نخورد هم نخورد، مهم این است که سلطان گفته. علی ای حال کیف ما کان یک مقداری از بحث خارج شدیم لکن چون باید به یک نتیجه نهایی پس آن نتیجه نهایی در این که اصولا شان فقیه به ذهن ما همین راهی است که الان عرض کردیم.

به هر حال مرحوم شیخ انصاری غیر از تفسیری که برای بیع فرمودند انشاء تملیک عین بعوض، بعد فرمودند که و تعاریف دیگری که نقل کردند فرمودند معانی دیگری هم مرحوم آقا شیخ اسدالله تستری در کتاب مقابس آورده یا مرحوم آقای شیخ جعفر، یکیش التملیک المذکور لکن بشرط تعقبه بتملک المشتري، دیگه این جا خیلی مفصل از کلمات مرحوم اصفهانی خواندیم و اشکالاتی که مرحوم اصفهانی داشتند، گفتیم اشکالات ایشان وارد نیست اما این اشکال که در باب بیع تعقب شرط نیست، تملیک به ازای تملک چرا می شود گفت اما تعقب هم باید باشد نه

و إليه نظر بعض مشایخنا

که ایشان ظاهراً مراد، دیگه ایشان می گویند شاید نراقی باشد

حيث أخذ قيد التعقب بالقبول في تعريف البيع المصطلح، و لعله لتبادر التملك المقرون بالقبول من اللفظ

چون وقتی گفت بیع این طور

بل و صحة السلب عن المجرد

اگر من انشاء کردم، ایجاب کردم لکن طرف قبول نکرد می توانم بگویم ليس ببيع، حرف بدی نیست اما این توضیحی می خواست که
ما عرض کردیم

و لهذا لا يقال: "باع فلان ماله" إلّا بعد أن يكون قد اشتراه غيره

البته عرض کردیم یک احتمال هست در این عبارت که می خوانیم چون خیلی فاصله شد که شاید نظر مرحوم شیخ این باشد که یعنی
شاید نظر آن کسی که گفته این باشد که اگر کلمه بیع را در اخبار بکار بردیم تملیک و تملک است یا متعقب به قبول اما در مقام
انشاء نه، مثلاً بعتک داری، این توش تملک نیست، تعقب به قبول نیست اما اگر گفت خانه را فروختم، خانه را فروختم یعنی من
فروختم و او قبول کرد و إلا نخریده که نمی تواند بگوید فلان

"باع فلان ماله" إلّا بعد أن يكون قد اشتراه غيره و يستفاد من قول القائل: "بعت مالي" أنه اشتراه غيره، لا أنه أوجب البيع فقط

به هر حال ایشان نکاتی را فرمودند در باب این که بیع یعنی ایجاب متعقب به قبول یا لا اقل آن جایی که در مقام اخبار است

الثاني الاثر الحاصل من الايجاب و القبول و هو الانتقال

مرحوم شیخ می گویند که در کتاب مبسوط بود، یک توضیحی دادیم بنا شد یک جمع بندی نهایی بکنیم

الثالث: نفس العقد المركب من الإيجاب و القبول

این را من اجمالا یک توضیحی عرض کردم حالا بعد هم عرض می کنم اصولا در زندگی بشر، ببینید آن چه که ابتدائا وجود داشت بیشتر همین حالت خارجی بود مثلا کسی گوسفند بدهد نمک بگیرد یا نمک بدهد گوسفند بگیرد یا چرم بگیرد یا چرم را بدهد، این ها بود اما این شکل بدوی قصه است. این بدوی که ما می گوییم غیر از این بدوی ای است که الان در کلمات مورخین معاصر هم هست، آن ها می گویند بشر در ابتدا این طور بود، بعد از پنجاه سال این جور شد، بعد از دویست سال، ما بدوی که می گوییم اعم از این است، ممکن است الان در قسمت هایی از دنیا همین طور هم باشد اصلا یا بچه در اوائل کارش این طور باشد، لازم نیست بدوی در تاریخ باشد یعنی آن کاری که انسان ابتدائا با تسامح انجام می دهد، یک چیزی را می گذارد یک چیزی را بر می دارد، آن چه که بعد در زندگی بشر پیدا شد نه زندگی بعد تاریخی، همین الان هم که ما دنبالش هستیم آن این شد که آمدند به این ها وجود انشائی ایقاعی دادند، خوب دقت بکنید، به حیثی که به جای آن اعمال بدنی مثلا کتابش را بگذارد نان بردارد، به جای او بعت اشتریت گفت پرسش: امکان دارد باز به همان سیستم قدیم برگردند؟

آیت الله مددی: بله احتمال دارد، بشر این طور است دیگه، چون یک امر اعتباری است، دقت کردید؟ اسم این شد عقد، این دیگه لازم نبود با عمل فیزیکی به اصطلاح امروز همراه باشد، شما این جا نشستید یک خانه ای آن آقا دارد فرض کنید در هندوستان و آن آقا هم در آفریقا، می گوید آن خانه را فروختیم، نه آن دست من است نه آن دست من است، آن وقت این نکته در زندگی بشر، خوب دقت بکنید! یواش یواش این شکل عقد که در زندگی بشر آمد این تمام این مشکل ما از کجا پیدا شده، این عقد رکن اساسی جامعه شد، یعنی به عبارت اخری من این را سابقا هم گفتم بشر باید در جامعه زندگی بکند و إلا از بین می رود، مدنی بالطبع. دو: جامعه قوامش به قرارداد هاست، اگر قرارداد ها در جامعه نباشد جامعه از بین می رود، لذا نسبت عقود و قرارداد ها به انسان یعنی به جامعه و در بحث های جامعه شناسی، انسان شناسی، بحث های روابط اجتماعی نسبت بحث عقود مثل فرض کنید وجود در فلسفه است که اگر کسی منکر شد سوفسطائی می شود، نسبتش مثل نسبت فرض کنید حالا آن بحث علمیش کنار، نسبت خارجی نسبت آب به ماهی است یعنی اگر این عقود نباشد جامعه شکل نمی گیرد، اصلا قوام جامعه و اجتماع به این عقود است، این زن آن می شود، آن شوهر

این می شود، آن اجاره می کند، آن می فروشد، نگاه نکنید در تمام روابط اجتماعی این به نحو مضاربه، آن به نحو اجاره، آن به نحو کارگر آن یعنی اگر این قرارداد ها در جامعه نباشد این عقود در جامعه نباشد و لذا بحث عقود خیلی مهم است، ما این قدر در مقدمات گیر کردیم به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که عقود دارد، عقود هم اعتباری اند. کلمات مرحوم، رفتیم در کلمات طباطبائی، امور اعتباری هم چون نیستند و ما ابداع می کنیم این منشا تمام این اشکالات این است و لذا خواهی نخواهی این اشکال همان طور که ایشان فرمودند ممکن است بشر، بلکه ممکن است بشر برگردد، چون این عقود تنها فقط به خواست انسان نیست، روابط اجتماعی، امکانات اجتماعی، فرض کنید با کامپیوتر می نشینید یک دقیقه هزار تا بیع را می خواهد انجام بدهد، این یکی یکی بگوید بعتک اشتریتک، طول می کشد، اصلاً وضع اجتماعی، وضع فرهنگ، وضع تمدن، وضع عمومی در این قرارداد ها قطعاً، همین الان شما مثلاً ما در پول شاید قرن ها داشتیم پول یک حقیقت داشت، الان شاید در این سی و چهار سال اخیر چندین نظریه در پول پیدا شده، چندین کار در پول پیدا شده، پیشرفتی که می آید و وضعی که می آید روابط اجتماعی لذا تمام هدف ما این است که اگر می خواهیم با دنیا صحبت بکنیم این است که آقا قرارداد ها و یا یک معنای عامش تعهد ها، کنوانسیون ها این ها اساس حفظ جامعه بشری است مثل آب نسبت به ماهی است، ما اگر قرارداد ها نباشد مثل این است که ماهی در آب نباشد، اگر این مطلب را قبول کردیم پس عامه عقلاً باید بنشینند این ها را منظم بکنند چون قرارداد ها هم اعتباری اند

پرسش: تعریفش الان آن وقت اصلاً

آیت الله مددی: تا این جاش را گرفتم، آن یک تکه جواب شما را فردا ان شاء الله عرض می کنیم.

دقت می کنید چی شد؟ لذا در آن جا می آئیم چکار می کنیم؟ می گوییم اگر ما می خواهیم یک تعریف جامعی بدهیم بیاییم در یک قانونی مثلاً اسلام، اسلام یک کلیاتی بگذارد طبق آن کلیات بیع را معنا بکنیم مثلاً در بیع بگوییم مبادلة مال بمال، این مبادله یعنی عمل خارجی، بگوییم نه بیع عقد است، باید لفظ باشد، این گفت ایجاب و قبول، این به خاطر ایجاب و قبول، نفس العقد المركب من الایجاب و القبول، این ایجاب و قبول عقد است، بیایم روی این عقود بعد در شارع آمد یک قاعده کلی، آمد گفت شما باید هر

قراردادتان جوری باشد که توش غرر نباشد، امروز دنیای آزاد یکی از ارکان کارش غرری بودن است، یکی از ارکان دنیای سرمایه داری غرری بودن است، یکی از ارکان دنیای سرمایه داری غرر است، عقود مجهول، قرارداد های مجهول، چیز های مجهول را خرید و فروش می کنند که پول جمع بشود چون این پول ها بدون غرر جمع نمی شود، قمار خودش یکی از مصادیق غرر است، هدف، اگر شما گفتید تعریف آینده، روشن شد؟ ما بنا شد برای آینده هم تعریفی بگیریم و با پیش آمدن مسائل تعریف بگیریم می آئیم می گوئیم شارع مقدس در این شریعت یک چارچوبی قرار داده مثلا اخذن منکم میثاقا غلیظا، زن ها از شما میثاق، میثاق یعنی عقد، یعنی قرارداد غلیظ، ما این غلیظ را احتمال دادیم صریح و موكد، یعنی اگر بنا شد کاری انجام بدهید قرارداد شد این قرارداد ها باید صریح، روشن یعنی آن اثری را که شما از این قرارداد و اعتبار می خواهید آن را باید صریحا مثلا اگر شما هدفتان ازدواج است، ازدواج یعنی زوجیت، یعنی علقه، یک لفظی بیاورید که علقه زوجیت توش فهمیده بشود، خوب دقت بکنید! بگوید آقا من و شما با هم در خانه واحد زندگی بکنیم، این برای علقه زوجیت کافی نیست، این میثاق غلیظ این را ما بیاییم روشن شد؟ این که فرمودید آینده چکار بکنیم آینده هم روشن شد، یک کلیاتی را و خیلی عجیب است انصافا انسان متحیر است که پیغمبر اکرم در هزار و چهار صد سال نه این که برای زمان ما، برای هزاران سال بعد از ما را هم فکر کردند، این طور فکر روشن، پس یک کلیات می آید، طبق این کلیات یعنی می آید عقود شکلی، عقود رضائی، عقود رضائی مثل صلح، شکلی مثل بیع، مثل نکاح، در عقود شکلی باز می آید می گوید شما گاهی اوقات مطالبی می خواهید که در خود آن عقد و خصوصیات نیست، با یک محدودیتی شرط، می گوید این ها را شرط بکنید، یک چیزی به نام عقد می شود، یک چیزی به نام شرط می شود، این ها را یکی یکی حدود هایش را مشخص بکنید، شرط را مفردا نمی توانید مشخص بکنید، چارچوب می تواند مشخص بکند، بیع را مفردا می تواند مشخص بکند، در آن تراضی باشد، اراده باشد، لفظ باشد، انشاء باشد، انشاء صریح باشد، آن اثری که می خواهی، مثلا شما در بیع تملیک عین است، باید بگویید ملکتم الکتاب، تملیک منافع است، ملکتم آجرتک الدار

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)
موضوع: تعریف مرحوم شیخ از بیع و دفاع از ایرادات وارد بر آن
صفحه ۱۵

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين